

علاوه بر این، در حالی که تعریف/معیار عقلانیت در جهان مدرن و جهان پیشامدرن یکسان است، برداشت انسان‌های مدرن و پیشامدرن از اجزاء و مولفه‌های این تعریف یکسان نیست. مثلاً تعریف عقلانیت نظری همواره تناسب دلیل و مدعا بوده و هست؛ تفاوتی اگر هست، در «معنای تناسب» و «نوع دلیل» است. قدما چون بر این باور بودند که در قلمرو معرفت «یقین منطقی» قابل حصول است، آن را در تعریف علم و باور موجه اخذ می‌کردند و برای توجیه مدعیات همواره طالب یقین و دلیل یقینی بودند. امروزیان اما بر این باورند که یقین منطقی و دلایل یقین‌آور یا مطلقاً در دسترس نیست یا صرفاً در قلمرو منطق و ریاضیات در دسترس است. بنابراین، نوع دلیلی که امروزیان برای مدعیات طلب می‌کنند، دلایل ظنی است که در دسترس است و خطاپذیر و در معرض ابطال.

اما هیچ‌یک از این مدعیات در باب نوع دلیل و امکان یا عدم امکان یقین منطقی تاریخ‌مند نیست؛ یعنی از دو حال خارج نیست: یقین منطقی یا قابل حصول هست یا نیست. اگر باشد، تلقی قدما از نوع دلیل درست است و اگر نباشد تلقی امروزیان از نوع دلیل درست است. این درستی و نادرستی نیز مطلق است؛ یعنی اگر تلقی امروزیان درست باشد، از آغاز تا انجام تاریخ درست است، نه فقط در جهان مدرن و اگر تلقی دیروزیان درست باشد مطلقاً درست است نه فقط در جهان پیشامدرن. مدعیان انسان‌های مدرن این است که ساختار عالم و ساختار ذهن آدمی به‌گونه‌ای است که برای همیشه یقین منطقی را از تیررس فاهمه بشری خارج می‌کند؛ لذا قدما که می‌پنداشتند یقین منطقی در دسترس بشر هست، در این داور بر خطا بوده‌اند. البته امکان یا عدم امکان یقین غیر منطقی یا فرامنطقی بحث دیگری است. اتفاقاً یکی از اشکال‌های روش‌شناسانه‌ای که عارفان به فیلسوفان و متکلمان وارد می‌کردند همین بود که روش تحقیق در فلسفه و کلام مولد یقین نیست.

از سوی دیگر در پرسش شما بین «عقلانیت مدرن» و «یافته‌های عقل مدرن» خلط شده، در حالی که این دو یکی نیستند. عقلانیت مدرن مساوی یافته‌های عقل مدرن نیست، بلکه یافته‌های عقل مدرن حاصل کار بست قواعد عقلانیت مدرن در زمینه‌های

مختلف از جمله شناخت طبیعت است و در این کار بست نیز عقلانیت صرفاً یکی از عوامل دخیل در پیدایش این یافته‌هاست. یافته‌های انسان‌ها، خواه انسان‌های سنتی و خواه انسان‌های مدرن، از عوامل بسیاری تأثیر می‌پذیرد که عقلانیت صرفاً یکی از آن‌ها است.

پس در این که یافته‌های عقل تا حدودی مبتنی بر و متأثر از تجربیات تاریخی و اجتماعی است شکی نیست و همین یکی از دلایلی است که معرفت‌شناسان مدرن را واداشته است که امکان یقین منطقی را انکار کنند. و شما در این جا بدون این که بخواهید یکی از مؤلفه‌های عقلانیت مدرن را مفروض گرفته و مؤلفه رقیب آن در عقلانیت سنتی را نفی کرده‌اید- اما مطلق کردن این ادعا و سرایت دادن آن به همه یافته‌های عقل که ادعای

نباید فهم سنتی از دین را مسلم، قطعی، خدشه‌ناپذیر و غیر قابل تغییر فرض کنیم، زیرا این فهم با تلقی خاصی از مقولاتی همچون توسعه عجم و سازگار و هماهنگ گردیده است. راه درست در انتخاب الگوی مطلوب الگوی مطلوب توسعه این است که بین تلقی خود از توسعه و تلقی خود از دین یک گفتگو/دیالوگ انتقادی برقرار کنیم و با رفت و برگشت‌های پی در پی بین این دو بکوشیم به مجموعه‌ای سازوار از باورهای دینی و باورهای مربوط به توسعه برسیم.

پست‌مدرنیست‌هاست، عین نسبیت‌گرایی و شکاکیت است و با پذیرش چنین ادعایی هیچ گزاره‌ای درباره هیچ حقیقتی قابل توجیه و تأیید نخواهد بود.

چنانکه پیشتر گفتیم احکام عقل تاریخی نیست، بلکه فراتاریخی است و اسلامی و غربی ندارد. هر فهم و برداشتی از دین متوقف بر مفروض گرفتن برداشت خاصی از عقلانیت است. بنابراین، حتی در چارچوب دیدگاه سنتی نیز عقلانیت مقوله‌ای فرادینی و مقدم بر فهم و تفسیر دین است. بنابراین، این سخن که «در متن و زمینه فرهنگ و تاریخ اسلامی ممکن است به یافته و اصول و قواعد عقلانی دیگری برسیم»، معنای روشن و قابل قبولی ندارد. عقلانیت سنتی، عقلانیت دینی نیست، بلکه تلقی قدما از عقلانیت فرادینی است و فهم سنتی از دین مبتنی بر فهم سنتی از عقلانیت است، نه بر عکس. و لذا ابتدای فرهنگ و تاریخ اسلامی بر این عقلانیت هیچ تأیید و پشتوانه و مشروعیت دینی‌ای برای فهم سنتی از عقلانیت فراهم نمی‌کند. البته من هم قبول دارم که فرهنگ و تمدن اسلامی بر اساس تلقی خاصی از عقلانیت شکل گرفته و بسط پیدا کرده است. اما مسأله این است که این مقدار برای پذیرش فهم سنتی از عقلانیت و ترجیح دادن آن بر فهم مدرن از عقلانیت کافی نیست. برای رد و قبول و ترجیح یک برداشت خاص از عقلانیت بر برداشتهای رقیب آن نمی‌توان به تلقی سنتی از دین استناد کرد؛ زیرا برداشت سنتی از عقلانیت پیش‌فرض فهم سنتی از دین است نه جزئی از آن. تنها معیار ترجیح یک برداشت از عقلانیت بر برداشت/برداشت‌های رقیب آن، توزین شواهد و قرائن موجود به سود و زیان این برداشت‌هاست. فرهنگ و تمدن اسلامی مبتنی بر علم تجربی پیشامدرن، مثل نجوم بطلمیوسی نیز هست. آیا به نظر شما این ابتنا دلیل خوبی است برای این که مسلمانان نجوم منسوخ بطلمیوسی را بر نجوم مدرن ترجیح دهند؟

چنان که پیشتر گفتیم عقلانیت نسبت به دین و لادینی بی‌طرف و لااقتضاست. بنابراین، نمی‌توان گفت که عقلانیت مدرن، جان‌مایه همگی ایدئولوژی‌های رقیب دین است. اصولاً عقلانیت مدرن به خودی خود جانمایه هیچ ایدئولوژی‌ای نیست و لذا فروپاشی ایدئولوژی‌ها ربطی به ثبات یا فروپاشی عقلانیت ندارد. اصولاً ایدئولوژی‌ها ربطی به

عقلانیت ندارند که بخواهیم آن‌ها را خوانش عقلانیت بدانیم. صرف تقارن دو پدیده دلیل خوبی برای ادعای ارتباط علی و معلولی یا هر نوع ارتباط دیگری بین آن دو پدیده نیست. صرف اینکه در جهان مدرن برخی از انسانها تلقی تازه‌ای از عقلانیت پیدا کرده‌اند و در این جهان ایدئولوژی‌های جدیدی سربرآورده‌اند دلیل خوبی به سود این ادعا نیست که ایدئولوژی‌های مدرن فراورده این عقلانیت هستند. بنابراین، پاسخ من به سؤال شما این است که مهم این نیست که «عقلانیت مدرن بیرون از این فضا قابل درک هست یا نه». مهم این است که «این عقلانیت بیرون از این فضا قابل پذیرش و تصدیق هست یا نه؟» و پاسخ من به این پرسش مثبت است. شواهدی که به سود این برداشت از عقلانیت موجود است نشان می‌دهد که این برداشت از عقلانیت به نحو فراتاریخی صادق

آینده دین در دنیای مدرن تا حدود زیادی بستگی به این دارد که دین‌داران تا چه حد سنت عقلانی موجود در میان پیشینیان خود را جدی می‌گیرند و حاضرند آن سنت را روزآمد و بازسازی کنند و تا چه حد گرایش و رهیافت عقلانی به دین را بر گرایش رقیب آن که مبتنی بر تعطیل عقل شهودی و عقل تجربی و اکتفا به عقل مسموع است ترجیح می‌دهند.

اندیشه‌ای، تقرب به حقیقت به‌جای وصول به آن به‌شمار می‌رود که هم غایت فکری و هم فضیلت اخلاقی بشر است. فنانی بر این باور است که غایت عقلانیت نظری -شبیبه آنچه پوپر ادعا می‌کند- تقرب به حقیقت است اما غایت عقلانیت عملی را باید چیزی فراتر از تأمین مصلحت دانست؛ یعنی عقلانیت عملی اخلاقی. اما خدای قهق -که خدای مالک و ارباب است- هم جایی برای تقرب به حقیقت نمی‌گذارد و هم عقل عملی اخلاقی را به تأمین مصلحت فرومی‌کاهد. از این رو باور به این چنین خدایی در عرصه اخلاق، منطق بردگی را بازتولید می‌کند که بر اساس آن تنها دو چیز ناشایست است: «عقاب بالاییان» و «تکلیف ما لایطاق»؛ و پیداست که چنین نگرشی، خست‌نازاست و حقوق بشر را مخلوش می‌کند.

است و نه مصداقی از بی‌دینی به‌شمار می‌رود. این سکولاریسم رقیب دین نیست و جایگزین آن نمی‌شود. (ص ۱۳۷)

فنانی هنگامی که از چالش‌های پیش روی عقلانیت سنتی و فقهی سخن می‌گوید، تأکید می‌کند که حقیقت در دنیای قدیم روشن و ساده بود و آدمی تماشاگر آن شناخته می‌شد اما در دنیای جدید حقیقت پیچیده و پنهان است و انسان در این میانه نقشی بازیگرانه دارد و تصویری از واقعیت را می‌سازد که گاه عقلانی و گاه غیرعقلانی است. در این میان البته برخی تصویرها دقیق‌تر هستند اما هیچ تصویری عین حقیقت نیست؛ بنابراین باید دست به‌گزینش بهترین‌ها زد. بر پایه چنین دیدگاهی، معیار عقلی و اخلاقی در سنجش هر